



سوالا لایس .

Mars 1943.

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No RTB-84-16

Handwritten notes in Arabic script, including the date 1935 and the name MAZMAN.

LE JOURNAL. 100. Rue de Richelieu. PARIS

"Dispensé du timbrage"

Votre abonnement finit le

65531

30 JUIN. 35.6

M6183

40 ET

MR LE COLONEL

AHMED NEDJIB BEY

DJOUNIE

LIBAN

TDV ISAM

Kütüphanesi Arşivi

No RTG-84-2

Handwritten notes in Arabic script on the right side of the document.

۸۸۸۸۸۸۸۸
۸۸۸۸۸۸۸۸
۸۸۸۸۸۸۸۸
۸۸۸۸۸۸۸۸
۸۸۸۸۸۸۸۸

باروهام گشتام بیگانه انقا ایه
رفته ام از خانه ایام شهرت
ای که بی تابانه می پوشی لباس غایت
اول از تقویم حال سینه ساعتی

IDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No 678/84-26

بیا بروم نه همیشه را باک بر کوشم
که اینم نثار ترا لایقش در نظم است
انقا ایه ایام

La JOUKNAL... 100 Rue de Richelieu PARIS
"Diegené du timbre"
Votre abonnement finit le

05231
METS
M. LE COLONEL
AHMED WEDJIB BEY
DJOUNIE
LIBAN
30 JULIN. 32.0
40 ET

برو چشم چشم بار نیل محبت خورشیدها قارونیا
مگر و ارا بر ایول عینان جانز را غنچه در با کجا شویم
آخام جای علم
MAR 20 11
M214 90100 010
برو چشم چشم بار نیل محبت خورشیدها قارونیا
مگر و ارا بر ایول عینان جانز را غنچه در با کجا شویم
آخام جای علم

روزهای ماه (ایلول) در موافق که بر اثر مجاهدت و فداکاری در راه
 اسلامیت بواسطه غلبه دشمنان دین و هن مقدس حوزرات ترک گفته
 بنحس پاک عثمانی ملتجی شدیم بر حالت فداکت خویش و خدای عالم
 اسلام که نتیجه اختلاف بین مسلمین است می اندیشیدم ~~چند~~ دشمنی
 من باب حال بر زبان جاری شد .

اینک ان (اشرف) را در اسلامبول بنام مقرر فیضوف اعظم ضابط
 ابر دکتر (رضا توفیق) بیک افندی وزیر علوم و معارف
 تقدیم برادران اسلامی بنماید .

امید دارم که بفرماندگاری (انما المؤمنون اخوة)
 بجز آن گذشته دست آفاق و آنگاه بیکدیگر داده عالم
 اسلام را از این فداکت برهانند فدای اسلام (لله هدی)
 ایرانی (کرمانشاه)

یادگار آزادی ایران

TDV İSAM
 Kütüphanesi Arşivi
 No 413-84-39

لاهوونی نیک مکتوبی و شکرای

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
NORTB-84-3⁴

نسخه
کتابخانه
مکتوبی

~~لاهوونی نیک مکتوبی و شکرای~~

تو بخوابی و میخواهی بدینی این فحایا دادا .
 گمانت آنکه گو عالم بسوزد تو غمی سودی ؟
 تو در خلقت ز مخلوق جهان آیا حد کم داری ؟
 تو هم چون دیگران دست و پا و شکم داری .
 تو هم هستی تیز ظلم و تفتیش ستم داری .
 تو هم از نوع انسانی و نفس محترم داری .
 همه حق حیات این خلق دادند و تو هم داری .
 بویره تو که دین حضرت خیر الامم داری .
 شهری و ملتی از دوده پاک هم داری .
 چنین دین و چنین شاه و چنین ملت مدح هم داری .
 بشو تلم دشمن گو که در مردی دلم داری .
 تو گر غیرت کنی (بزدانت) پی روزی کند
 جوانمردان سر از مهر و کفن سازند قرانی .
 ندم داست آنکه بنماید در این میدان گران بجایی
 بر اخوش آید از اخلاق مردی و مسلمانی .
 مگر فرموده ما را انخواندی و نمیدانی .
 برو بگر به احکام من و آیات قرانی .
 که چون اسلا میان را داده ام دورانی

TDV ISAM
 Kütüphanesi Arşivi
 No 818-84-4

تو که گفتی که من را بدی این فحایا دادا .
 گمانت آنکه گو عالم بسوزد تو غمی سودی ؟
 تو در خلقت ز مخلوق جهان آیا حد کم داری ؟
 تو هم چون دیگران دست و پا و شکم داری .
 تو هم هستی تیز ظلم و تفتیش ستم داری .
 تو هم از نوع انسانی و نفس محترم داری .
 همه حق حیات این خلق دادند و تو هم داری .
 بویره تو که دین حضرت خیر الامم داری .
 شهری و ملتی از دوده پاک هم داری .
 چنین دین و چنین شاه و چنین ملت مدح هم داری .
 بشو تلم دشمن گو که در مردی دلم داری .
 تو گر غیرت کنی (بزدانت) پی روزی کند
 جوانمردان سر از مهر و کفن سازند قرانی .
 ندم داست آنکه بنماید در این میدان گران بجایی
 بر اخوش آید از اخلاق مردی و مسلمانی .
 مگر فرموده ما را انخواندی و نمیدانی .
 برو بگر به احکام من و آیات قرانی .
 که چون اسلا میان را داده ام دورانی

تو که گفتی

بنا دیدی فلک کرد از وطن آخر جدا ما را .
 به هجر دوستان بنمود اینان مبتلا ما را .
 نمیدانم که از بیگانه آمد این بلا ما را ؟
 و یا بر جان رسید این زخمها از آشنا ما را ؟
 ز این وان پراغالم بود این غم من ما را !!!
 ندیدی چون برون میکرد از ایران قضا ما را .
 در آن ساعت که هم چون جان و کفن ماند از قضا ما را .
 به (یزدان) ملتجی گشتم ؛ که رحمی ای خدا ما را .
 بگوش جان رسید از جانب رحمت این خدا ما را .
 ؛ که ای قبل تو هم مریدی مرا دانش نیاموزی !

نمی بینی که مشور علم پرور ده است دنیا را .
 تمدن ز بر حکم آورده کوه و دشت و دریا را .
 هر آید آن بازی گشته مردان توانا را .
 خیال بر تری دیوانه کرده پس و پویا را .
 صدای توپ کوکرده است گوش دشت و زیبارا
 تو هم دادای چشمی . بیکر آخر این معمارا .
 تو را هم گوش دادم بشنو آخر این صداهارا .
 چو مردان سویی ای و بیکر قدرت ما را .

TDV İSAM
 Kütüphanesi Arşivi
 No R7e-84-4a

(۶)
محمد، شاه عثمانی و (احمد) خسر و ایران
دوشه اثنا بیک دین تابع و دارای یک قرآن
(خدا) شان یک (پیمبر) شان یکی یک مقصد و یک
یکشان قبله و مسجد . یکشان سنت و ایمان .
دو جسم ، و یک دل ، و دو شاه ، و یک راه و دو تن یک
منافع ملت خیر ملعون . مخالف نیت خیر شیطان .
بماند اتحاد این دو (شاهنشاه) جاویدان .
که از عهد (نبی) بوده است این الفت نداری
خوش افروزی بنا کاین هر دو ملت سر بر با هم .
در آویزند چون جان و تن و شهید و شکر با هم .
دهانند عالم اسلام و از هر خط با هم .
بفرمان آورند از خاوردان تا با خت با هم .
بگوشند از بی آسایش نوع بشر با هم .
بریزیم آن زمان ما هم می اندر جام ز با هم .
چنان متی که با شیم از دو عالم بیخبر با هم .
بشرط آنکه در خاک وطن با رد یگر با هم .
تسبیم و بدینیم آن با طمعی افروزی .

بیا با نادر جادر پیگه / شاه / ایران کن

(۶)
من این را خوب میدانم نگاه و اتوزمن بهتر
که پیش مرد مرگ و زندگانی در وطن بهتر
گل آر خند آن شود البته در طرف من بهتر
بجفت مملکت قر بان نمودن جان و تن بهتر
براه دین قبا اند و بر سر دانی کفن بهتر
هر آن مردی نذر دین صفت زان مرد زنی بهتر
بلی صد بار زنی از مردمان حق سکنی بهتر
اگر پرسند از من «چیت از جان و بدن بهتر»
وطن بهتر ، وطن بهتر ، وطن بهتر ، وطن بهتر .
وطن من مایه عزت و وطن اسباب به دوری
بیا با نادر جادر پیگه / شاه / ایران کن
که شاهها ، خسر و ا ، دخی بر این خلق پریشان کن
چو جمشید ، و فریدون ، باش و کلا و پوردان کن
بگش شمش و فر مانده که «ملت جان بفرمان کن
هر آن نام در آن که از جان برسد پس با دانی کن
شهابی و ن قشون کفر را از خاک ایمان کن
سگان را زود تر از کعبه ایران گو خیزان کن
دوباره زنده در سوم (کی) و آیین اسامان کن

بعد ل و داد بنشین عالی را چون کلثان کنی .
 من در که از خود عدل و داد شاه عالم افروزی .
 بتا چون نیت کسی غیر از تو در این شهر یار من .
 تو شاهد باش فر داد در حضور شهر یار من .
 که نبود روز و شب غیر از دعای شاه کار من .
 تو میدانی ^{منی بلای} تن تب دار و چشم اشکیار من .
 اگر مردم من از هر وطن ای گله از من .
 تو غم ده بهی آبی که آید از دیار من .
 ز گیویت کهن پوشان بر این جسم نزار من .
 من از همس راه و هن کنی ای نگار من .
 برای ده روان بنویسی بوسک فرار من .
 که در اینجا است این سو میا کار ^{میور} سور .

لاهدنی

TDV İSAM
 Kütüphanesi Arşivi
 NORT8-84-54

و لیکن از نفاق و غفلت و اغراض و نادانی .
 شد ند اینان دُچار ذلت و تنگ و پریشانی .
 کنون هم اتحاد بین ایرانی و عثمانی .
 کشاند شان بزودی سوی خوش بختی و پیروزی .
 من از این وحی دنیایی سر ایام خرق در نجات .
 که اری !! ا راستی از حق بی کردیم ما غفلت !!
 فد خدمت بر خدا کردیم . فد بر دین . فد بر دولت .
 فد در فکر صلاح حال خلق و راحت ملت .
 فد پابند توتی و فد در اندیشه خیرت !!
 خیرای ما پند این خواری . سرای ما به این ذلت .
 چه نعمتهای بی پایان خدا مان داد از رحمت .
 ز نادانی فد انستیم قدر آنهمه نعمت .
 چه شد آن ملت با حسن و آن شاهان با صولت .
 که عالم را اگر فتندی بشمشیر جهان سوری .
 کنون بانا که بر اسلامیان یا وجود نردان .
 بیا تا شاگویم بر شاهان عالی شان .